



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) کتاب نکاح شرایع را در چهار بخش تنظیم کرده است: بخش اول نکاح دائم، بخش دوم نکاح منقطع، بخش سوم نکاح عبید و إماء و بخش چهارم احکام متفرع بر نکاح.^۱ آن بخش‌های سه‌گانه به لطف الهی گذشت. در بخش چهارم که احکام نکاح است، پنج فصل را زیر مجموعه این بخش چهارم تنظیم کردند. فصل اول «فی ما یرد به النکاح» بود «من العیب و التدلیس». فصل دوم درباره مهر است؛ تفویض مهر، سعه و ضیق مهر و مانند آن. فصل سوم درباره مقاسمه و حق قسم و چند لیل باشد و مانند آن است. فصل چهارم درباره اولاد است و فصل پنجم درباره نفقات است.^۲

در این احکام نکاح، فصل اول گذشت که مربوط به عیب و تدلیس بود.^۳ اما فصل دوم که مربوط به مهر است از این قسمت شروع می‌شود که فرمودند: «النظر الثانی فی المهور»؛^۴ درباره اینکه مهر چیست؟ و چقدر باید مهر باشد؟ اگر مهر تسمیه شد حکم آن چیست؟ تسمیه نشد حکم آن چیست؟ مقدار لازم مهر چقدر است؟ مقدار مستحب مهر چقدر است؟ تفویض «بلا مهر» چه حکمی دارد؟ و مانند آن.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۹۸.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۹۸.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۶۷.

۴. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۷.

درباره مهر فرمودند: «فيه اطراف: الأول في المهر الصحيح و هو كل ما يصح أن يملك عيناً كان أو منفعةً و يصح العقد على منفعة الحر كتعليم الصنعة و السورة من القرآن و كل عمل محلل و على إجارة الزوج نفسه مدة معينة و قيل بالمنع استناداً إلى رواية لا تخلو من ضعف مع قصورها عن إفادة المنع و لو عقد الذميان على خمر أو خنزير صح لأنهما يملكانه و لو أسلما أو أسلم أحدهما قبل القبض دفع القيمة لخروجه عن ملك المسلم سواء كان عيناً أو مضموناً و لو كانا مسلمين أو كان الزوج مسلماً قيل يبطل العقد و قيل يصح و يثبت لها مع الدخول مهر المثل و قيل بل قيمة الخمر و الثاني أشبه»^۱.

در جریان «مهر» بحث مبسوطی مرحوم شهید ثانی در مسالک دارد که مرحوم صاحب جوهر اشاره می‌کند به اینکه این یک تلفیقی است از آنچه که در کتب خاصه و کتب عامه آمده است؛ مهر هست، صداق هست، صدق هست، نخله است، عطیه است، اجاره است، اینها تعبیرات فراوانی است که هم در کتاب‌های اهل سنت و هم در کتاب‌های ما آمده است. نظر مرحوم صاحب جوهر این است که این تکثیری که شهید ثانی در مسالک به عمل آورده است، این یک جمع‌بندی نظرات دو گروه است. بعد هم می‌فرماید فایده‌ای ندارد حالا ما یک چنین بحث فراوانی بکنیم، چون اصطلاحات زیادی هم هست. یک بحثی هم درباره نخله دارند که چرا در قرآن کریم از صداق به عنوان نخله یاد کرده است؟ برای اینکه این انتقال مذهب اسلامی شد و مانند آن. این عطیه است و علامت صداقت ازدواج است، از این جهت به آن صداق گفتند. تعبیر قرآن «صَدَقَ» است: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ﴾^۲. لذا

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۲. سوره نساء، آیه ۴.

این بحث را ایشان نافع نمی‌دانند، چون اثر فقهی ندارد و یک تعبیرات لغوی درباره مهر است که مثلاً باعث دلگرمی خانواده است.^۱

اما اینکه آیا مهر رکن عقد است یا نه؟ در بحث «نکاح منقطع» آنجا گذشت که به منزله رکن است؛ یعنی همان‌طوری که ثمن در بیع رکن است، مهر در عقد انقطاعی رکن است که اگر عقد انقطاعی خوانده بشود و مهر ذکر نشود «ینقلب دائماً»، گرچه برخی‌ها فتوا به بطلان دادند ولی گفتند «ینقلب دائماً»، چون آن عقدی که بدون مهر صحیح است عقد دائم است، وگرنه عقد انقطاعی که بدون مهر درست نیست، این به منزله بیع است. لذا مهر در عقد انقطاعی به منزله رکن است و در عقد دائم به منزله رکن نیست، بدون ذکر مهر هم عقد صحیح است؛ منتها اگر فراغ و طلاق قبل از آمیزش اتفاق افتاد که چیزی طلب ندارند، اگر بعد از آمیزش اتفاق افتاد که باید «مهر المثل» بپردازد. این تعبیر را این فقهای سه عصر دارند؛ چه مرحوم مفید در مقنعه که مراجعه بکنید همین فرمایش را دارند، بعد از او ابن ادریس در سرائر همین مطلب را دارند،^۲ بعد هم که مرحوم محقق که جزء فقهای میانی است همین مطلب را دارند^۳ و شارحان مرحوم محقق هم همین فرمایش را دارند و بخش سوم و نسل سوم که مرحوم صاحب جواهر و مانند او باشند همین حرف را دارند که مهر در عقد دائم رکن نیست.^۴ ریشه این حرف را گرچه غالب فقها مطرح کردند، ولی بیش از دیگران مرحوم ابن ادریس اصرار دارد که این را مطرح کند که قرآن کریم مهر را در عقد دائم رکن نمی‌داند، عقد بدون مهر هم صحیح است؛ منتها اگر آمیزش نشد که چیزی طلب نیست و اگر آمیزش شد «مهر المثل» دارد. این تفصیل را نصوص به عهده دارند.

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲؛ مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۵۷۶.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۱۶۲.

در قرآن کریم سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۶ به این صورت است: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾؛ فرمود اگر همسرت را طلاق دادید مادامی که آمیزش نشده یا آمیزش شده ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾. این ﴿تَفْرِضُوا﴾ مجزوم است، نون آن به جزم افتاده، عطف بر ﴿تَمْسُوهُنَّ﴾ است، «لم» روی ﴿تَفْرِضُوا﴾ در می آید؛ یعنی «ما لم تفرضوا». اگر همسران را طلاق دادید یا اصلاً آمیزش نکردید یا آمیزش کردید ولی مهر تعیین نکردید: ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾؛ یعنی «ما لم تفرضوا»؛ یعنی مادامی که مهر معین نکردید. اگر چنانچه قبل از مساس باشد که چیزی نیست و اگر بعد از مساس باشد و فرض مهر نشود آنجا متعه است در بخش های دیگر، اینجا «مهر المثل» است در این بخش که اصرار ابن ادریس این است که ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ که مجزوم است معطوف بر آن ﴿تَمْسُوهُنَّ﴾ است یعنی «ما لم تفرضوا»؛ پس می شود عقد نکاح صحیح باشد و مهر اصلاً ذکر نشود، چون فرمود اگر مهر تعیین نکردید، فرمود اگر مهر تعیین نکردید نکاح باطل است، فرمود: «لم تفرضوا لهن فريضة متعهن» به قدر خود شوهر ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾ مادامی که مثلاً آمیزش حاصل نشده است، اگر آمیزش شده باشد که روایات دارد «مهر المثل» است.

غرض این است که گذشته از روایات، از خود قرآن بر می آید که مهر در عقد نکاح دائم رکن نیست و بدون مهر هم نکاح صحیح است؛ نظیر بیع و اجاره و مانند آن نیست.

پس رکن نیست. حالا که رکن نشد اگر بخواهند مهر ذکر کنند قدر آن چیست؟ مستحضرید که در مسئله «خمس» نصاب مشخص است، در مسئله «زکات» نصاب مشخص است، در مسائل دیگر نصاب مشخص است؛ اما اینجا یک نصاب مشخصی ندارد که چقدر مهریه باشد؟ لذا فرمودند به اینکه هر چیزی که مالیت داشته باشد «عیناً

كان أو منفعة». از انتفاع سخنی به میان نیامده است، چون این عقودی که ما داریم یا تبدیل عین است یا تبدیل منفعت است یا تبدیل نیست، بلکه بخشش ابتدایی انتفاع است، گاهی هم ممکن است عاریه معوضه باشد. در عاریه مثلاً کسی فرش خود را یا ظرف خود را به دیگری عاریه می‌دهد عین را تملیک نمی‌کند، منفعت را تملیک نمی‌کند مثل منفعت‌هایی که آدم ظرف را کرایه می‌کند یا فرش را کرایه می‌کند. فرش کرایه‌ای یا ظرف کرایه‌ای را انسان مالک عین نیست ولی مالک نفع است. یک وقت است که - بحث فصل سوم است - فرش را عاریه می‌گیرد. در عاریه سخن از نقل عین نیست، در عاریه سخن از تملیک منفعت نیست، در عاریه سخن از تملیک انتفاع است؛ یعنی شما حق بهره‌برداری دارید.

پرسش: منفعت فقط در اجاره است.

پاسخ: بله، لذا در عاریه فقط انتفاع است نه منفعت. اگر آنجا که کرایه‌ای باشد اجاره‌ای باشد، نقل منفعت است؛ آنجا که کرایه و اجاره نیست عاریه است، نقل انتفاع است. در این قسمت‌ها عین را ذکر کردند، منفعت را ذکر کردند، ولی انتفاع را ذکر نکردند که انتفاع چیزی مهریه قرار بگیرد؛ مثلاً به این زن بگویند مهریه شما آن است که در آن خانه عاریه بنشین! این را ذکر نکردند. آیا می‌شود این کار را کرد یا نمی‌شود؟ دلیلی ظاهراً بر منع نیست، حالا ممکن است در طی این بحث‌ها بیاید. اگر عینی را منفعتی را مهر زوجه قرار بدهند، این صحیح است.

«فتحصل أن هاهنا أمرين»: امر اول این است که مهریه در نکاح متعه رکن است، ولی در نکاح دائم اصلاً رکن نیست، این طور نیست که باطل باشد و اگر طرفین گفتند بدون مهر، باز هم عقد صحیح است. حالا که خواستند مهر قرار بدهند نصاب خاص ندارد؛ نه شیء خاص است و نه نصاب خاص، هم می‌تواند عین باشد و هم می‌تواند منفعت؛ اما انتفاع می‌تواند باشد یا نه «كما في العارية»؟ این را بحث نکردند، حالا ممکن است در اثنای بحث روشن

بشود. چقدرش واجب است معلوم نیست، ولی مبهم نباید باشد باید معین باشد، چون به هر حال غرر در هر جایی نهی شده است و سفهی هم نباید باشد. آنچه که محل بحث است فعلاً در دایره‌های کنونی که به زندان هم می‌افتند، همین مهرهای سفهی است.

مستحضرید در «بیع» که می‌گویند یکی از شرایط صحت بیع این است که بایع سفیه نباشد یا بیع سفهی نباشد، این اختصاصی به باب «بیع» ندارد. این بیان نورانی قرآن در همان اوایل سوره مبارکه «نساء» است که مالتان را به سفهاء ندهید: ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي﴾^۱ که این مضمون در این آیه است ﴿جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۲ اگر اموال مسلمین را به دست یک مسئول سفیه دادید، همین مشکل اقتصادی و گرانی و کم‌تولیدی و مانند آن است. فرمود مالتان را بیت‌المال را به دست سفیه ندهید، برای اینکه مال سبب قیام شماست، مگر شما نمی‌خواهید بایستید؟! ایستادن فیزیکی نه، ایستادگی! ملتی که بخواهد ایستادگی داشته باشد باید بفهمد مال عامل قوام یک ملت است، به دست هر مسئول بی‌عرضه‌ای ندهد. اگر در سوره مبارکه «نساء» دارد این مال عامل قیام است، برابر همین عامل قیام و قوام ملتی که جیبش خالی است کیفش خالی است، آن را قرآن گدائی گوید. ما در فارسی درست است فرهنگ غنی داریم، اما آن قدر قدرت ندارد که به پای عربی بتواند همتایی کند. ما حداکثر ملتی که جیبش خالی است کیفش خالی است را می‌گوییم گدا. گدا بار علمی ندارد. اما قرآن که نمی‌گوید این گداست. گدا معادل عربی آن فاقد است یعنی ندار. فاقد و فقدان، اینها بار منفی ندارد. تعبیر قرآن از کسی که جیب و کیفش خالی است این است که او فقیر است. فقیر به معنی گدا نیست ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾^۳ این فقیر «فعلیل» به معنای

۱. سوره نساء آیه ۵.

۲. سوره نساء آیه ۵.

۳. سوره توبه، آیه ۶۰.

مفعول است کسی که ستون فقراتش شکسته است و ویلچری است به او می‌گویند فقیر. ملتی که جیبش خالی است کیش خالی است ملت ویلچری است، فقیر است، ستون فقرات او شکسته است، برای اینکه ستون فقرات مال است و او را به دست بی‌عرضه‌ها داده است. فرمود این مال را شما خیلی باید محترم بشمارید، برای اینکه مگر نمی‌خواهید بایستید؟! اگر سفهی بودن باعث بطلان معامله است - قبلاً هم بحث شد - درباره مهریه هم همین‌طور است. دوتا جوان حساب نشده، براساس علاقه کاذب، یک مهریه سنگین که مثلاً تاریخ تولدش چیست؟ هزار و سیصد و فلان، مهریه هم هزار و سیصد مثقال! این هزار و سیصد مثقال، این مهریه گران یک مهریه سفهی است! بعدش هم هزار روز باید برود زندان. این‌چنین نیست که حالا هر چیزی سفهی شد بطلان آن فقط مخصوص بیع باشد! بیع سفهی باطل است، مهریه سفهی باطل است، اجاره سفهی باطل است، قراردادهای سفهی باطل است، چون مال سبب قیام یک ملت است، قیام که باشد آبرو محفوظ است، اما قیام نباشد چه آبرویی است؟! اینکه فرمود مال را به دست سفیه ندهید، برای اینکه می‌خواهد ویلچری نشوید. مسکین هم همین‌طور است، مسکین که به معنی گدا نیست، مسکین یعنی کسی که قدرت حرکت ندارد، ساکن است و وقتی قدرت حرکت نداشت هر نیش‌زنی می‌آید او را مصدوم می‌کند.

بنابراین مسئله سفهی بودن مهریه باعث بطلان آن مهریه است و تبدیل می‌شود به «مهر المثل»، نکاح باطل نمی‌شود؛ اگر مهر هم صحیح نباشد یا «ما لا یملک» باشد باز نکاح صحیح است، ولی تبدیل می‌شود به «مهر المثل». پس مهر باید عین یا منفعت محله عقلائی باشد. حالا آن منفعت گاهی کار خود زوج است یا کار دیگری است. درباره کار زوج یک نصی است که برخی‌ها به آن تمسک کردند و این هم مشکل سندی دارد هم مشکل دلالی؛ ولی

به هر حال می‌شود عمل را کاری را مهریه قرار داد. پس اگر عین باشد درست است، چون مال است و اگر منفعت است مال است و هر مالی را می‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: بله، حتی تعلیم سوره، این روایتش هست می‌خوانیم.

پرسش: ...

پاسخ: بله، قرآن است، قرآن مال است، کتاب است؛ الآن خرید و فروش که می‌شود همین است، یک جلد کلام الله مجید مال است. منتها حالا به احترام آن می‌گویند هدیه، وگرنه مال است و خرید و فروش است و اگر کسی تلف کرد به مقدار قیمت مثل ضامن است؛ اگر مثلی است که باید مثلش را بدهد و اگر نه که باید قیمتش را بدهد، چون مال است. تعلیم سوره هم هست، حالا می‌رسیم به آن آیات و روایاتی که دارد تعلیم سوره؛ یاد دادن یک سوره گاهی ممکن است که مهریه قرار بگیرد، چون مقدار در آن مطرح نیست، اصلاً نصاب ندارد. منتها آن مقداری که گفتند مستحب است همان پانصد مثقال است، مقداری هم تفاوت دارد در آن خطبه نورانی که وجود مبارک حضرت امیر در مراسم ازدواج با حضرت فاطمه (سلام الله علیهما) خواندند که این خطبه نورانی در کتاب شریف تمام نهج البلاغه هست، در نهج البلاغه به آن صورت نیست، اما تمام آن هست که وجود مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود خطبه بخوان و خواستگاری بکن! او هم یک خطبه خوبی خواند مفصل‌تر که یک صفحه و خورده‌ای است.^۱ اول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.

خواند که من فاطمه را به عقد علی (سلام الله علیهما) در آوردم : «علی ما زوجهم الله فی العرش»^۱ این را حضرت در متن آن عقد حضرتین خوانده است. بعد وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) گفت: «زوجنی کذا و کذا» و آن خطبه را خواند و مهریه را هم ذکر کرد که تقریباً همین مقدار است، بعد هم حالا یا دو رکعت نماز شکر خواند یا سجده شکر کرد.

این پانصد درهم یک تفاوت مختصر استثنایی در همین خطبه هست، حالا فرض پانصد درهم باشد، روایات فراوانی هست که چهل اوقیه و نَش، که این جمعاً می شود پانصد درهم؛^۲ اوقیه چهل مثقال است، نَش نصف اوقیه است می شود بیست مثقال، ۴۸۰ مثقال بعلاوه بیست مثقال می شود پانصد مثقال.

پس مهر رکن نیست، مگر در عقد انقطاعی و برابر آیه ۲۳۶ سوره مبارکه «بقره» اگر عقدی بدون مهر بود هیچ محذوری ندارد، بعد هم طبق نصوص تبدیل می شود به «مهر المثل» و اگر خواستند مهر قرار بدهند یا عینی که مالیت دارد یا منفعت حلال. در روایات دارد که اگر غیر مسلمانی خمر و خنزیر قرار داد چه می شود؟ حکم آن را ذکر می کنند، منتها به شرطی که ذمی باشد. گفتند اگر کسی اهل ذمه بود نمی شود او را وادار کرد به اینکه روسری بگذارد. اما اگر کسی اهل ذمه نیست حکم کافر حربی را دارد و اینها مکلف به فروغ اند همان طوری که مکلف به اصول اند، نمی شود گفت حالا کسی که غیر مسلمان است می تواند بی حجاب باشد، برای اینکه او به شرایط ذمه عمل نمی کند. اگر به شرایط ذمه عمل بکند بله، حالا اگر قانون شد یک حساب دیگری دارد که آن قانون کاری به حکم شرعی ندارد، یک حکم حکومتی است مثل اینکه زوج و فرد بکنند این خیابان بروند و به آن خیابان نروند،

۱. ر. ک. كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القدیة)، ج ۱، ص ۴۷۲ و ۴۷۳؛ «لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مُزَوِّجَهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

اینجا دیگر اختصاصی به اهل ذمه و غیر ذمه ندارد. اگر یک چیزی قانون شد که مثلاً فلان روز از این خیابان نباید اتومبیل شما بگذرید، فلان اتومبیل باید بگذرد؛ این کاری به حکم اولی اسلام ندارد، این قانون یک مملکت است.

اما حالا روایات مسئله؛ مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در همین جلد بیست و یکم صفحه ۲۳۹ «أَبْوَابُ الْمُهُور» این بخش از روایات را ذکر کردند. روایات فراوان است، معتبر هست لازم نیست درباره سند تک تک اینها بحث بشود؛ مگر اینکه یک روایتی یک حکم زائدی داشته باشد که حتماً باید به سند او هم عنایت کرد، وگرنه روایات فراوانی که سنداً معتبر داللتشان هم مشترک است.

اولین روایتی که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که «أَبِي الصَّبَّاحِ» می‌گوید: «سَأَلْتُهُ عَنْ الْمَهْرِ مَا هُوَ قَالَ مَا تَرْضَى عَلَيْهِ النَّاسُ»^۱ گرچه این روایت مطلق است؛ اما حرام که یقیناً شامل نمی‌شود. این یک مخصوص لُبِّي را به همراه دارد؛ چه عین باشد چه منفعت باشد، برابر نصوص دیگر، آن می‌تواند مهریه باشد، اما انتفاع را این نصوص شامل نمی‌شود.

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی از «فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» نقل می‌کند این است: «الصَّدَاقُ مَا تَرْضَا عَلَيْهِ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ فَهَذَا الصَّدَاقُ»^۲ اینکه قرآن فرمود: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾، این به سعه و ضیق خود افراد وابسته است، به مقدار تراضی اینها وابسته است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل کرد این است که «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَهْرِ فَقَالَ مَا تَرْضَى عَلَيْهِ النَّاسُ»؛ هر چه که مردم راضی‌اند، «أَوْ اثْنَتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَنَشًّا»؛ دوازده اوقیه و نصف. اوقیه هر کدام چهل مثقال است، دوازده تا چهل مثقال می‌شود ۴۸۰ مثقال، نش همان نصف اوقیه است که می‌شود بیست مثقال، جمعاً می‌شود پانصد مثقال. فرمود یا دوازده مثقال طلا و نصف یا پانصد مثقال نقره: «أَوْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ».^۱ این روایت را گذشته از مرحوم کلینی، مرحوم شیخ هم نقل کردند.^۲

روایت ششم این باب که باز مرحوم کلینی «عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع» نقل کردند این است که فرمود: «الصَّدَاقُ كُلُّ شَيْءٍ تَرْضَى عَلَيْهِ النَّاسُ» هر چه باشد «قَلٌّ أَوْ كَثْرٌ»^۳ اما «كَثْرٌ» آن‌طور نیست که سفهی باشد. این دینی که می‌گویند اگر می‌خواهی روی پای خودت بایستی باید باعرضه باشی، این دین اجازه نمی‌دهد که مال را همین جور پرت کنی و دور بیاندازی. فرمود: «لَا تُؤْتُوا السُّفْهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»؛ اگر بخوای بایستی باید باعرضه باشی.

پرسش: قنطار یعنی چه؟

پاسخ: قنطار همین اوقیه است. هزار مثقال را می‌گویند قنطار. یک وقت است یک خانواده سنگین و سرمایه‌دار فراوان با یک خانواده سنگین و سرمایه فراوان، اینها چندین قنطار روزانه ردّ و بدل می‌کنند؛ برج‌ساز هستند، زمین‌دار هستند، خانه دارند. او یک مهریه‌ای می‌دهد قنطار، آن یک جهیزیه‌ای می‌دهد قنطار، در این قسمت‌ها اسراف نیست، در این قسمت‌ها سفهی نیست، اصلاً معامله روزانه اینها این است، بسیار خوب! دین که منع نکرده

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۷۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۵۴.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

مادامی که حلال باشد؛ البته آن حد خاصش هم باید ملحوظ باشد. خدا غریق رحمت کند این صاحب وسائل را!

این روایت نورانی را ایشان در کتاب «مسکن» نقل کرده است. یک وقت است کسی یک بُرج ده طبقه‌ای یا بیست طبقه‌ای می‌سازد برای بیست خانواده که اینها هر کدامشان بروند یک طبقه بنشینند و زندگی کنند، این محذوری ندارد؛ اما یک وقتی برای شخص خودش آن بُرج بالا می‌رود، این روایت را مرحوم صاحب وسائل نقل کرده که ملائکه می‌گویند: «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَئِنَّ تُرِيدُ»^۱ کجا می‌خواهی بیایی؟! درست است که بیست طبقه یا ده طبقه جایز است، اما برای بیست نفر! برای یک نفر بخواهد همین‌طور بالا برود بالا برود، این فرشته‌ها می‌گویند: «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَئِنَّ تُرِيدُ». یک وقت است یک کسی یک قنطاری جهیزیه می‌آورد یا یک قنطار مهریه می‌آورد؛ زندگی‌شان اصولاً این است. حالا اگر - خدای ناکرده - گرفتار حرام باشند کَلَش ولو یک درهمش هم باشد حرام است. با مال مردم که نمی‌شود مهریه داد. این در باب تفسیر ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۲ آنجا هست؛ از حضرت سؤال می‌کنند که شیطان شریک مال می‌شود می‌فهمیم؛ اما شریک میلاد و تولد بچه می‌شود یعنی چه؟ این «شارکهم» یعنی شیطان زاده می‌شود، این یعنی چه؟ فرمود: اگر مهریه عین، عین یعنی عین نه ذمه! اگر مهریه عین غیر مخمس بود، با آن عین کسی ازدواج کرد می‌شود ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ﴾، تا اینجايش را گفتند.

بنابراین اگر حرام باشد که هیچ، اگر حلال بود یعنی حد خاصی دارد. این «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَئِنَّ تُرِيدُ» که مرحوم صاحب وسائل در کتاب مسکن وسائل نقل کرد برای همین‌هاست. به اینها می‌گویند «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ». اینها حرف ملائکه را گوش نمی‌دهند، حالا حرف فقیه را گوش می‌دهند؟!

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. سوره اِسرَاء، آیه ۶۴.

غرض این است که آن معیار مشخص است؛ قنطار یعنی هزار مثقال، این هزار مثقال برای یک خانواده‌ای است که هزار مثقال جهیزیه می‌دهد، هزار مثقال مهریه می‌گیرد، یک زندگی اشرافی دارند، بسیار خوب! برای اینها اسراف نیست؛ منتها جایی که دستور دادند مثل دیگران زندگی کنید اگر - خدای ناکرده - فقر عمومی است آنجا حکم حکومتی جلوی آن را می‌گیرد آن مطلب دیگر است. غرض این است که آن روز بحث شد که این با بطلان مهریه سفیه منافات ندارد. یک کسی که تازه دارد شغل می‌گیرد او یک قنطار مهریه قرار بدهد، بعد باید یک قنطار زندان هم برود.

این روایت ششم که باز آن را مرحوم کلینی نقل کرد از زراره از اَبی جعفر (علیه السلام) فرمود: «الصَّدَاقُ كُلُّ شَيْءٍ تَرَاضَى عَلَيْهِ النَّاسُ قَلًّا أَوْ كَثْرًا فِي مُتْعَةٍ أَوْ تَزْوِيجٍ غَيْرِ مُتْعَةٍ»؛ مهریه حد خاصی ندارد، نصاب مخصوصی ندارد. حالا سایر مسائل - إن شاء الله - برای جلسه آینده.

«و الحمد لله رب العالمین»